

پرسش ۱۳۲: حق تعالی می فرماید: (فَطْفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ)

سؤال / ۱۳۲: قول سلیمان (علیه السلام): (رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ) ([136])، فما هو طلب النبي؟ بعضهم يقول: رد الشمس، وبعضهم يقول: رد الخيل وقتلها.

حضرت سلیمان (علیه السلام) در این سخن (آن را نزد من بازگردانید. پس شروع به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن‌ها نمود) ([137]) چه چیزی درخواست کرده است؟ برخی می‌گویند درخواست او بازگردانیدن خورشید بوده است و برخی آن را بازگردانیدن و کشتن اسب‌ها دانسته‌اند.

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين

إنما سلیمان (علیه السلام) طلب من الملائكة الموكلين بالشمس أن يردوها إلى كبد السماء بعد غيابها، بأمر من الله سبحانه وتعالى، ليصلي العصر بعد فواتها، بسبب انشغاله بإعداد الخيل للجهاد ([138]).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و

سلم تسليماً.

حضرت سلیمان (علیه السلام) از فرشتگان موکل بر خورشید درخواست کرد که خورشید را به امری از خداوند سبحان و متعال پس از پنهان شدنش، به وسط آسمان بازگردانند تا او نماز عصر را پس از قضا شدنش به جا آورد؛ زیرا او به مهیاسازی اسب‌ها برای جهاد مشغول شده بود. ([139])

[136] - ص : 33.

[137] - ص : 33.

[138] - الطبرسي، قال: قال ابن عباس: (سألت علياً (عليه السلام) عن هذه الآية، فقال: ما بلغك فيها، يا ابن عباس؟ قلت: سمعت كعباً يقول: اشتغل سليمان بعرض الأفراس حتى فاتته الصلاة، فقال: ردوها علي - يعني الأفراس، وكانت أربعة عشر فرساً - فضرب سوقها وأعناقها بالسيف، فقتلها فسلبه الله ملكه أربعة عشر يوماً، لأنه ظلم الخيل بقتلها. فقال علي (عليه السلام): كذب كعب، لكن اشتغل سليمان بعرض الأفراس ذات يوم، لأنه أراد جهاد العدو، حتى توارت الشمس بالحجاب، فقال، بأمر الله تعالى للملائكة الموكلين بالشمس: ردوها علي. فردت، فصلى العصر في وقتها. وإن أنبياء الله لا يظلمون، ولا يأمرون بالظلم، لأنهم معصومون مطهرون (مجمع البيان: ج 8 ص 359).

وعن الصادق (عليه السلام) أنه قال: (إن سليمان بن داود (عليه السلام) عرض عليه ذات يوم بالعشي الخيل فاشتغل بالنظر إليها حتى توارت الشمس بالحجاب فقال للملائكة: ردوا الشمس علي حتى أصلي صلاتي في وقتها فردوها، فقام فمسح ساقيه وعنقه، وأمر أصحابه الذين فاتتهم الصلاة معه بمثل ذلك، وكان ذلك وضوءهم للصلاة، ثم قام فصلى فلما فرغ غابت الشمس وطلعت النجوم، ذلك قول الله عز وجل: ووهبنا لداود سليمان نعم العبد إنه أواب إذ عرض عليه بالعشي الصافنات الجياد فقال إني أحببت حب الخير عن ذكر ربي. حتى توارت بالحجاب ردوها. علي فطفق مسحاً بالسوق والأعناق) من لا يحضره الفقيه: ج 1 ص 202 - 203.

[139] - طبرسي: از علی ع در خصوص این آیه سوال کردم، فرمود: «ای ابن عباس! در این مورد چه چیزی به تو رسیده است؟» عرض کردم: شنیدم که کعب می گوید: سلیمان به آماده سازی اسبان مشغول شد تا آنجا که نمازش فوت گردید. پس گفت: آنها را به من بازگردانید یعنی اسبها را، و چهل اسب بود و با شمشیر پاها و گردن هایشان را برید. آنها را کشت و خداوند سلطنتش را چهل روز از او گرفت؛ چرا که با کشتن اسبها به آنها ظلم کرده بود. علی ع فرمود: «کعب دروغ گفته است. سلیمان در آن روز به آماده سازی اسبها مشغول شد چرا که می خواست با دشمن پیکار کند، تا آنجا که خورشید در حجاب پنهان گردید. پس سلیمان به امر خداوند متعال به ملائکه ی موکل بر خورشید گفت: آن را به من بازگردانید. خورشید بازگشت و نماز عصر را در وقتش به جا آورد. انبیا ظلم نمی کنند و فرمان به ظلم و ستم نیز نمی دهند چرا که آنها معصوم و پاک می باشند». مجمع البيان: ج 8 ص 359.

از امام صادق ع روایت شده است که فرمود: «عصر هنگامی گله ای از اسبها بر سلیمان بن داوود ع عرضه شد و او به کار آنها مشغول شد تا آنجا که خورشید در حجاب پنهان گردید. به ملائکه گفت: خورشید را به من بازگردانید تا نمازم را در وقتش به جا آورم. به او بازگردانیده شد. برخاست و به ساق هایش و گردنش دست کشید و به یارانش که همراهش بودند و نمازشان فوت شده بود نیز به چنین چیزی فرمان داد. این عمل، وضوی آنها برای نمازشان بود. سپس برخاست و نماز خواند. هنگامی که

فارغ شد، خورشید غایب شد و ستارگان بیرون آمدند. این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: (وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِيَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالأَعْنَاقِ) (و سلیمان را به داوود عطا کردیم. چه بنده‌ی نیکویی بود و همواره روی به خدا داشت * آنگاه که به هنگام عصر اسبان تیزرو را که ایستاده بودند به او عرضه کردند * گفت: من دوستی این اسبان را بر یاد پروردگارم برگزیدم تا خورشید در پرده پوشیده شد * آن را نزد من بازگردانید. پس شروع به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن‌ها نمود).» من لا یحضره الفقیه: ج 1 ص 202 و 203.